

## بخش نو یافته‌ای از اقوال مولانا در خلاصه‌المناقب

### چکیده

خلاصه‌المناقب، خلاصه‌ی مناقب‌العارفین شمس‌الدین احمد افلاکی است که احمدبن محمود ملقب به معین‌الفقرا (صاحب تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا) مرید جلال‌الدین ابوالفتح محمدبن محمدبن محمود الحافظ البخاری (خواجه محمد پارسا) از این کتاب فراهم آورده است. ارزش این متن به مطالب افزوده‌ای است که گردآورنده برای نخستین بار از اقوال مولانا جلال‌الدین محمد به کتاب علاوه کرده؛ ضمناً حکایت‌های مهم و زیبایی را نیز انتخاب نموده است. در این مقال پس از معرفی متن و سابقه آن، به شناساندن احمدبن محمود و مرادش و عصر زندگی ایشان و سپس برای اولین بار به تصحیح بخشی پرداخته شده که معین‌الفقرا از سخنان مولانا به متن افزوده است. کلیدواژه‌ها: مولانا، خلاصه‌المناقب، مناقب‌العارفین، رساله سپهسالار.

خلاصه‌المناقب تلخیصی است که احمدبن محمود ملقب به «معین‌الفقرا»<sup>۱</sup> از مناقب‌العارفین شمس‌الدین احمد افلاکی (متوفی: ۷۶۱)<sup>۲</sup> فراهم آورده و مطالبی نیز از اقوال مولانا بدان افزوده است. در حقیقت مناقب‌العارفین (تاریخ تألیف: ۷۱۸-۷۵۴)<sup>۳</sup> پس از رساله سپهسالار (تاریخ تألیف: بین ۶۹۰ تا ۷۱۲)<sup>۴</sup> دومین زندگینامه منثور است که درباره مولانا جلال‌الدین محمد (۶۰۴-۶۷۲)<sup>۵</sup> و خاندان وی به رشته تحریر درآمده است. افلاکی رساله سپهسالار را اساس کتاب خود قرار داده و بخش عمده مطالب آن را با جملات یکسان و گاه مشابه در کتاب خویش وارد کرده است. البته هیچ‌ذکری هم از نام فریدون بن احمد سپهسالار و کتابش نیاورده اما برای جلوگیری از چنین دستبندی به عمد نام خویش را بارها در مطاوی مناقب‌العارفین ذکر کرده است.<sup>۶</sup> البته مطالب و حکایت‌های دیگری نیز به اثر خود افزوده و چون تاریخ نگارش کتاب افلاکی سالها پس از نوشتن رساله سپهسالار بوده است، اطلاعاتی را نیز درباره

خلفای مولویه پس از مولانا به کتاب خویش علاوه کرده که منحصر به فرد است و در جای دیگری چنین اطلاعاتی وجود ندارد. شمس‌الدین احمد افلاکی با نثر ساده‌تری نسبت به مناقب‌نویس دیگر مولوی و خاندانش، یعنی فریدون بن احمد سپهسالار، مناقب‌العارفین را به رشته تحریر درآورده است و شاید علت توجه بیشتر عامه به این کتاب، همین مسأله باشد. بدیهی است که هر مریدی شیخ خود را برتر از دیگران می‌بیند و حتی او را معصوم می‌پندارد. مؤلف مناقب‌نامه‌ها نیز کراماتی را که در طول اعصار و قرون به اولیای دیگر نسبت داده شده است، همواره به مراد خویش منسوب می‌دارند. هم از این رو در برخورد با اطلاعات موجود در مناقب‌نامه‌ها باید با احتیاط بود. خاصه آنکه بسیاری از حکایتها و روایتها با هیچ منطقی سازگاری ندارد. مناقب‌العارفین هم از این قاعده مستثنا نیست. افلاکی کرامات بسیاری را به مولانا و خاندانش نسبت می‌دهد که از واقعیت دور است. ضمن آنکه در مأخذ معتبری مثل *ولنامه* فرزند مولانا، سلطان ولد، (۶۲۳-۷۱۲)<sup>۷</sup> فرزند مولانا هم هیچ کرامتی برای هیچکدام از ایشان ذکر نشده و این معصوم‌پنداری برخاسته از قوه تخیل مریدان و حکایت‌های عوام-الناس است.

در رساله سپهسالار تا حدی برخی کرامات بیان شده اما در مناقب‌العارفین بحث از کرامات به اوج می‌رسد و افلاکی اغراق را به نهایت می‌رساند. اما این مطلب از اهمیت کتاب مناقب‌العارفین نمی‌کاهد. چه، اشاراتی که در مطاوی کتاب به جزئیات حیات مولانا و خاندانش شده و شأن نزول بسیاری از غزلیات که بیان گردیده ارزش تاریخی این کتاب را نیز بالا می‌برد. البته این متن جز ارزش تاریخی، از اهمیت‌های دیگری هم برخوردار است؛ از جمله جنبه‌های هنری و ادبی و یا ارزش جامعه‌شناختی آن.

باری، خلاصه‌المناقب، گزیده‌ای است از همان مناقب‌العارفین افلاکی که احمدبن محمود از مریدان خواجه محمد پارسا گرد آورده است و از آنجا که در متن حاضر از خواجه پارسا با جمله دعایی «أبقاه الله تعالی...»<sup>۸</sup> یاد شده و او نیز متوفی به سال ۸۲۲ هجری است می‌توان نتیجه گرفت که این متن پیش از سال ۸۲۲ تلخیص و گردآوری شده است. با اینکه مؤلف در مقدمه، از ده فصل مناقب سخن می‌گوید کتاب خود او خلاصه شش فصل آغازین و البته مهمتر آن را شامل می‌شود. مناقب‌العارفین دو تحریر داشته است: تحریر نخست در سال ۷۱۸ و به دستور امیر عارف چلبی (۶۷۰-۷۱۹) و تحریر دوم که تا سال ۷۵۴ به درازا کشیده و افلاکی با دسترسی به منابع و مأخذ دیگر، حکایتها و روایت‌های تازه‌ای بدان افزوده و باب‌هایی نیز علاوه کرده است.<sup>۹</sup> از آنجا که احمدبن محمود در مقدمه از هر ده باب سخن به میان می‌آورد، می‌توان نتیجه گرفت که او تحریر نهایی مناقب‌العارفین را در دست داشته است. اهمیت

خلاصه المناقب در آن است که گردآورنده آن، معین الفقراء، احمد بن محمود حکایت‌های مهم را انتخاب کرده و مطالبی نیز از اقوال مولانا را که در مناقب العارفين نیست بر این کتاب الحاق کرده است. چنانکه خود گوید: «باعث برین انتخاب ازین کتاب آن بود که تکلف در الفاظ و توسع در معانی درو غالب بود و اهل ظاهر را زبان طعن دراز شده بود و اهل باطن را زبان تأویل به جهت قصور افهام مستمعان کوتاه گشته، به واسطه این معنی، این کتاب مذکور مهجور بود و از نظر عزیزان مستور... و چند کلمه دیگر در نظر آمده بود که درین کتاب نبود، الحاق کردم و این مختصر را خلاصه المناقب نام نهادم...»<sup>۱۱</sup> و البته روایتها و حکایت‌هایی که خود احمد بن محمود از اقوال مولانا به کتاب (در آخر فصل سوم، ص ۱۰۶-۱۱۶ نسخه) اضافه کرده، چنانکه در مقایسه با روایت‌های سپهسالار و افلاکی می‌توان دریافت لحن سخنان مولانا را دارد و اصیل است. نکات مهمی نیز در مطالب افزوده وجود دارد که از آن جمله می‌توان به سال ولادت مولانا پی برد. در حکایتی از مولانا نقل کرده است: «چون عمر من نزدیک شد به پنجاه و پنج سال در غرة رمضان سنه ستین و ستمائه...»<sup>۱۱</sup> و این مطلب می‌تواند تأییدی بر ولادت مولانا در سال ۶۰۴ باشد. نخستین کسی که به این تاریخ اشاره کرده، فریدون بن احمد سپهسالار در رساله خویش است<sup>۱۲</sup> و منابع بعدی نیز همان را تکرار کرده‌اند. همین مسأله شک برخی از محققان را برانگیخته است تا آنجا که یکی از پژوهشگران بزرگ مولوی و خاندانش، یعنی عبدالباقی گولپینارلی، مدعی شده است که «تاریخ ولادت مولانا، باید چندین سال پیش از تاریخ فوق بوده باشد» و بحث مفصلی نیز در این باب کرده است.<sup>۱۳</sup>

باری حکایت ذکر شده در خلاصه المناقب نیز که در جای دیگری هم یافت نشده می‌تواند تأییدی بر گفته فریدون بن احمد سپهسالار و ردّ تشکیک این دسته از محققان باشد.

درباره گردآورنده کتاب خلاصه المناقب که خود را «احمد بن محمود خادم العرفا المدعو بمعین الفقراء» معرفی می‌کند نیز بایستی اشاره کرد که این شخص از خانواده مشایخ بخارا است که به خاندان شارستانی معروف بوده‌اند و نوه دختری مولانا رکن الدین عبدالرحیم بن احمد شارستانی و خواهرزاده مولانا جمال الدین محمد بن عبدالرحیم شارستانی بوده که از مشایخ معروف بخارا به شمار می‌رفته‌اند.<sup>۱۴</sup> وی مؤلف کتابی است به نام تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا که در سال ۱۳۳۹ به اهتمام احمد گلچین معانی به چاپ رسیده است. ایشان در مقدمه آورده‌اند: «مؤلف کتاب، معین الفقراء احمد بن محمود ملازاده بخاری است که متأسفانه از احوال وی و آثار دیگرش اطلاعی در دست نیست... طبع نظمی هم

داشته است و در تصوف سلسله طریقتش به خواجگان نقشبندی که حنفی مذهب هستند می پیوندد»<sup>۱۵</sup> بنابراین مصحح کتاب تاریخ ملازاده از وجود خلاصه المناقب اطلاعی نداشته است.

درباره خواجه جلال الدین ابوالفتح محمد بن محمد بن محمود الحافظ البخاری که مراد و مرشد مؤلف این کتاب بوده است نیز باید اضافه کرد که این شخص همان خواجه محمد پارسا، صوفی، محدث و فقیه مشهور است. او اهل بخارا بود و از اصحاب درجه اول خواجه بهاء الدین نقشبند و از مشاهیر عرفای سلسله نقشبندیه است. در تصوف صاحب کتب بسیاری است که به اندیشه های ابن عربی نزدیک است. وی در هنگام مراجعت از حج در مدینه فرمان یافت.<sup>۱۶</sup>

میکروفیلم نسخه ای از خلاصه المناقب که درویش حسین البوسنوی در سنه ۹۹۱ به خط نستعلیق کتابت کرده در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.<sup>۱۷</sup> این نسخه در ۱۹۹۹ صفحه ۱۳ سطری، کتابت شده است.

از خصوصیات نسخه شناسیک این نسخه کاربرد «ک» به جای «گ» است؛ مثلاً «بزرگ» به جای «بزرگ» (ص ۴ نسخه)؛ یای وحدت پس از هاء غیر ملفوظ، به شیوه و سنت کاتبان گذشته به صورت «ء» کتابت شده است؛ مثلاً «شمة» به جای «شماه» (ص ۲ نسخه)؛ عبارتهای عربی غالباً مشکول نیست. در حاشیه صفحات آغازین آن به خط دیگری مطالبی از امام علی (ع) و دیگران نقل شده است. نقطه گذاریهای نسخه نسبتاً خوب است. غلطهای املائی در آن بسیار کم به چشم می خورد. در انجام آن نیز کاتب آورده است: «تَمَّ عَلَى يَدِ الْعَبْدِ الْفَقِيرِ الضَّعِيفِ، درویش حسین<sup>۱۸</sup> البوسنوی، سنه ۹۹۱»

نسخه خطی دیگری از خلاصه المناقب در کلکته وجود دارد که ایوانف ضمن معرفی آن دچار خطا شده و نام پدر مؤلف را محمد به جای محمود آورده است.<sup>۱۹</sup>

خلاصه دیگری نیز از مناقب العارفين با نام ثواقب المناقب اولياء الله در نه باب وجود دارد که به دست عبدالوهاب بن جلال الدین محمد همدانی در سال ۹۴۷ و بعد از خلاصه المناقب تلخیص شده است. این کتاب مطلب تازه ای ندارد جز آنکه عبدالوهاب در مقدمه سبب تلخیص را گفته و در خاتمه هم توصیه ای به کاتبانی که می خواهند از روی نسخه وی کتابت کنند کرده است.

ماده تاریخ سال تلخیص آن هم بدین صورت در متن آمده است: «مسمی به «ثواقب المناقب اولياء الله» به تاریخی که این اسم سامی و عبارت گرامی مخبر از آنست.»

تاکنون نه نسخه از این متن در جهان شناسایی شده است و اکنون نیز جناب آقای عارف نوشاهی مشغول تصحیح آن هستند. مشخصات نسخه اساس ایشان چنین است: نسخه *ثواقب المناقب* متعلق به کتابخانه شخصی عارف نوشاهی، اسلام آباد، شماره ۲۴. به قلم شامی، به تاریخ جمادی الآخر ۹۸۶ هـ. این کتاب در ده فصل توسط درویش محمود مولوی به ترکی برگردانده شده است.<sup>۲۰</sup>

### مناقب مولانا

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَعِترتهِ وَعَلَى مَنْ تَبِعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ. أَمَا بَعْدُ فَيَقُولُ الْفَقِيرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى الْوَدُودِ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ خَادِمِ الْعُرْفِ الْمَدْعُوِّ بِمُعِينِ الْفُقَرَاءِ - رَحِمَ اللَّهُ تَعَالَى سَلْفَهُ وَخَصَّ بِمَزَايَا الْإِكْرَامِ خَلْفَهُ وَالْحَقُّ بِالصَّالِحِينَ أَرْبَابِ الصَّدَقِ وَأَصْحَابِ الْبَيْتِ، بِنْدَةً كَمْتَرِينَ وَكِبْرَتِينَ، خَادِمِ وَمَلَاذِمِ دَيْرِينَ حَضْرَتِ عَلِيَّةَ سَنِيَّةِ مَوْلِيهِ، شَيْخِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ، قَدْوَةَ حِفَازِ الْمُحَدِّثِينَ، سُلْطَانَ الشَّرِيعَةِ وَبُرْهَانَ الطَّرِيقَةِ الدَّاعِيَ لِلْخَلْقِ إِلَى الْحَقِّ بِلِسَانِ الْحَقِيقَةِ مُرَبِّي قُلُوبِ الصَّادِقِينَ بِأَنْوَارِ الْبَيْتِ - أَمَانَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِيمَا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ - سَيِّدَنَا وَسَدَنَانَا وَمَوْلَانَا هُوَ بِالْإِدْعَاءِ وَالْتِنَاءِ أَوْلَانَا، خَوَاجَةِ جَلَالِ الْحَقِّ وَالِدِّينِ ابُو الْفَتْحِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ الْحَافِظِ الْبَخَارِيِّ - أَبْقَاهُ اللَّهُ تَعَالَى أَبَدَ الْآبَدِينَ لِأَحْيَاءِ سُنَنِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا.

این چند کلمه‌ای است منتخب از کتاب *مناقب العارفين* از صد یکی و از بسیار اندکی و باعث برین انتخاب ازین کتاب آن بود که تکلف در الفاظ و توسع در معانی درو غالب بود و اهل ظاهر را زبان طعن دراز شده بود و اهل باطن را زبان تاویل به جهت قصور افهام مستمعان کوتاه گشته، بواسطه این معنی، این کتاب مذکور، مهجور بود و از نظر عزیزان مستور.

### نظم

و عَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلُهُ      وَلَكِنْ عَيْنُ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا<sup>۲۱</sup>

پس این فقیر به نیت آنکه شمه‌ای از شمایل آن خاندان بزرگی مولوی دوستا[ن را تحفه‌ای]<sup>۲۲</sup> گردد آنچه خلاصه و نقاوه این کتاب بود درین چند ورق ثبت فرمود؛ القليل يدلُّ على الكثير والحفنة تدلُّ على القدر<sup>۲۳</sup> الكبير<sup>۲۴</sup>.

و چند کلمه دیگر در نظر آمده بود که درین کتاب نبود، الحاق کردم و این مختصر را خلاصه المناقب نام نهادم، واللّٰهُ سُبْحَانَهُ مَوْفِقُ الرَّشَادِ وَ الْهَادِي إِلَى الطَّرِيقِ السَّادِدِ؛ و این کتاب مذکور تألیف شریف الامام الفاضل، مولانا شمس الدین احمد الافلاکی العارفی المولوی است، رَحِمَهُ اللهُ، که به اشارتِ قُدُوهُ الْأَوْتَادِ وَ الْأَبْدَالِ، صَفْوَةُ كَمَلِ الرِّجَالِ، چلبی جلال المله و الذین \_ قَدَسَ اللهُ تَعَالَى رُوحَهُ \_ به جمع و تألیفِ این کتاب اقدام نموده است در تاریخ شهر سنه ۷۱۸. این [سطور]<sup>۲۵</sup> مشتمل است بر فصول عشره. فصل اول: در مناقب حضرت سلطان العلماء، مولانا بهاء الدین الولد \_ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ؛ فصل دوم: در مناقب فخر آل یاسین، سید برهان الدین المحقق الترمذی \_ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ؛ [فصل سوم]: در مناقب حضرت مولانا، سرُّ اللهُ الْأَعْظَمُ \_ رَحِمَهُ اللهُ؛ فصل چهارم: در مناقب سلطان الفقراء، مولانا شمس الدین التبریزی \_ رَحِمَهُ اللهُ؛ فصل پنجم: در مناقب شیخ المشایخ، شیخ صلاح الدین المعروف بزرکوب \_ رَحِمَهُ اللهُ؛ فصل ششم: در مناقب خلیفه الله بَيْنَ خَلِيقَتِهِ<sup>۲۶</sup> حسام الدین المعروف بابن اخی ترک \_ رَحِمَهُ اللهُ؛ فصل هفتم: در مناقب مولانا بن مولانا بهاء الدین سلطان ولد \_ رَحِمَهُ اللهُ؛ فصل هشتم: در مناقب جلال الدین چلبی امیرعارف \_ رَحِمَهُ اللهُ؛ فصل نهم: در مناقب شمس الدین چلبی امیر عابد \_ رَحِمَهُ اللهُ؛ فصل دهم: در ذکر اسماء اولادِ اخلاف این خاندان و بزرگی مولوی \_ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى الْمَاضِيْنَ وَ اَدَامَ الْبَقَاءَ الْبَاقِيْنَ.

[انجام فصل سوم] ... درین فصل چند کلمه ای که هم از انفس قدسیه حضرت مولانا است \_ قُدَسَ سِرُّهُ \_ که در نظر این فقیر آمده بود و در کتاب مناقب/عارفین یافت نشد ثبت کرده شد. قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا<sup>۲۷</sup>، الْآيَةُ [احزاب: ۴۱]؛ حضرت مولانا \_ قُدَسَ سِرُّهُ \_ در ترجمه این آیت فرمود: ای عزیزان بسیار یاد کنید خدای را، عَزَّوَجَلَّ، در حرکات و سکنات. چون کاله فروشی خدای را، سُبْحَانَهُ، یاد کن تا دروغ نگویی و خیانت نکنی و متاع مردم را عیب نکنی. به وقت فروختن، متاع خود را نستایی. ای بزرگوار، در بندِ جاه و منصب مباش. ای دانشمند، از برای حطام دنیا، دین را مفروش و علم را وسیلتِ تحصیلِ دنیا مسازِ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ.

و حضرت مولانا فرمود: هرچند دخل بیشتر می آید درویش بیش می شود، چنانکه تا پاره ای نان به حوض اندازی ماهیکان بینی دهانهای حاجت باز کرده و چون هیچ نیندازی هیچ دهان حاجت باز نبینی و هر چند بیش اندازی بیش بینی که جمع آمده باشد. چون چیزی به دست آدمی پدید آید حاجت بینی که چون ماهیان دهانها باز کرده باشند. پس توانگری این جهان درویشی است. کار این جهان بازگونه است از آنکه این جهان هندوست و آن جهان ترک است. الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ صَرَ تَانِ<sup>۲۸</sup>.

حضرت مولانا فرمود: هر روح که محجوب است چون قبضش کنند از کالبد، آن حجاب دوزخ او بود و هر روح که محجوب نیست چون از کالبد قبض کنندش او بجوار الله تعالی در عیش بهشت است. هر گاه که همه خصلتهای محمد رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گیری در همه معجزات چون وی شوی؛ زیرا آن معجزات، آثار آن خصال است. اگر با خصال عیسی برابر شوی در معجزات او برابر شوی إلی غیرِ ذلک؛ و هیچ دو کس از انبیا - عَلَيْهِمُ السَّلَام - در خصال برابر برابر نبوده‌اند الا در معجزات. تفاوت نبودی از بهر تفاوت، تفاوت شرایع آمد. اگر متابعت همه خصال محمد توانی کردن باری متابعت خصال نبی کن. تو را ممکن باشد تا در چیزی از چیزها با وی مشارک شوی.

قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَلَيْكُمْ بَدِينِ الْعَجَائِزِ.<sup>۲۹</sup> حضرت مولانا فرمود: گویی معنی آن است که ای خدا، من عاجزم؛ تو خداوند قادری و هر چه فرموده و وعده کرده‌ای همچنان است و هیچ کاری بر تو ممتنع نیست و در عقل هیچ کس نیاید و مردم زیرک اگر چه چون و چرا بسیار گویند عاقبت فهم ایشان کُند شود و متحیر و عاجز همچون عجایز بمانند و گویند: الشَّافِي هُوَ اللهُ.<sup>۳۰</sup> پس رسول - عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام - فرمود که چون عاقبت چون عجایز متحیر خواهید ماندن و عاقبت کار را نخواهید دانستن هم از اول چون عجزو باشید و درین چون و چرا مگوئید و عزت انبیا - عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام - از بهر آن است که هر [چه] منتهای عقل عاقلان است ایشان را مبدأ کار، همان است.

حضرت مولانا فرمود: الله تعالی الهام داد مرا که کمال اعتقاد خلقان مَطْلَب که سبب هلاک تو باشد. آدمی هر چه بیابد به نیت خویش یابد نه از آن کس، اگر پیغامبری است که کسی به نیت بد به نزد وی رود او را هیچ بهره نباشد و اگر مَعْنی است که کسی نداند و به نیت نیکویی به نزد وی رود با بهره شود. حضرت مولانا فرمود: پرتو روحهاست که بر نامیات زده است که فزاینده شده‌اند و باز پرتو نامیات بر جمادات می‌افتد گرم و سرد می‌شوند، چون پرتوها همه با اصل پیوند، همه چیزها ذره ذره شود و ج [حج: ۵۶].

حضرت مولانا فرمود - قَدْ نَسِيَ سِرَّهُ: بدان که این مجلس فسق که در جهان حرام است از بهر آن حرام شده است که در وی رنج دیگران است؛ مثلاً اگر زنا - نَعُوذُ بِاللَّهِ - در هفت پرده کرده شود - نَعُوذُ بِاللَّهِ - اگر خویشاوندان آن زن بشنوند برنجند و بیگانگان برنجند. پس عقوبت این خواهش، رنج دیگران است که بر سر تو آمده است. اگر دیگران [را] پرسیم که زانی را ادب کنیم ایشان گویند بکش که ما را رنجانیده است و علی هذا القیاس سایر محرّمات؛ مثل شُرْبِ خَمَرٍ و غیره. لَانَّ مَنْ كَانَ مُبْتَلَى بِالْهُمُومِ إِذَا رَأَى طَائِفَةً يَتَنَمَّوْنَ وَ يَفْشَوْنَ فِي الْفَرَحِ يَزِيدُ غَمَّهُ.<sup>۳۱</sup> اما در آخرت این رنجهای نبود و مباح بود.

حضرت مولانا در معنی مَنْ عَرَفَ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّ لِسَانَهُ<sup>۳۳</sup> [فرمود:؛ آدمی را چون علم پر شود سخن نتواند گفتن، آب بسیار از گلوی کوزه تَنُّک بیرون نیاید و چون درد به نهایت رسد نوحه نتواند کردن از آنکه کاسه تَنُّک نوحه گنجایی آن درد ندارد و نیز چون عشق به کمال رسد کاسه‌های آغانی گنجایی آن ندارد، همین قدرش نتواند گفتن که یا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرْتُ لِي رَبِّي<sup>۳۴</sup> [یس: ۲۶ و ۲۷].

حضرت مولانا \_ قُدْسِ سِرُّهُ \_ در تفسیر و اذ «وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً»<sup>۳۵</sup> [اعراف: ۱۴۲] فرمود: مفری این آیت خوانده بود. امیر حاج شتاب می‌کرد. گفتیم من: از بس رنج می‌آفریند و راحت، بعد از انتظار، جهان را برین ترتیب آفرید، از بهر این معنی دنیا که سبب رنج است مقدم داشتند بر عقبی؛ بیان تقدّم رنج بر مزه؛ تا آتش گرسنگی و تشنگی در تو شعله نزند لذت نان و آب صافی نیابی. برین قیاس همه آغانی از برای دفع رنج است.

حضرت مولانا فرمودند: مستحق دانستن خود مر نعمی را سبب تقلیل آن نعمت است و خود را سزاوار دانستن سبب تکثیر آن نعمت است.

حضرت مولانا فرمود \_ قُدْسِ سِرُّهُ: پادشاهی دلتنگ بر لب دریا نشسته بود. امرا از او ترسان بودند. هیچ‌گونه روی او گشاده نمی‌شد، مسخره‌ای داشت عظیم خوب. امرا گفتند: اگر تو شاه را در خنده آری صلّه بسیار دهیم. مسخره قصد پادشاه کرد. هر چند جهد می‌کرد پادشاه بر وی نظر نمی‌انداخت که او شکلی کند که پادشاه را بخنداند، در جوی نظر می‌کرد. مسخره گفت: پادشاه در آب چه می‌بیند که مستغرق آن است؟ گفت: قلتبانی می‌بینم. مسخره جواب داد که ای پادشاه، بنده نیز کور نیست همان می‌بیند که تو می‌بینی<sup>۳۶</sup>.

بدان که پیش او دو انا نمی‌گنجد. تو انا گویی و او انا گوید، یا تو بمیر پیش او یا او بمیرد پیش تو تا دویی نماند. اما مردن او امکان ندارد که هُوَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوت<sup>۳۷</sup>. پس تو بمیر تا بر تو تجلی کند و دویی برخیزد. آفتاب را این لطف هست که پیش خفّاشی بمیرد. اما چون امکان ندارد گوید: ای خفّاش، لطف من به همه رسیده است. می‌خواهم که در حق تو نیز احسان کنم. تو بمیر چون مردنت ممکن است تا از نور جلال من بهره‌مند گردی و از خفّاشی بیرون آیی و عنقایی قَافِ قُرب گردی<sup>۳۸</sup>.

حضرت مولانا \_ قُدْسِ سِرُّهُ: گاهی به دل می‌آمد که من پادشاهم بی‌ملک، و قاضیم بی‌قضا، و صدرم بی‌صدارت، و توانگرم بی‌مال. از این اندیشه‌ها بوی حبّ مال و جاه و حسد می‌آید که از غصّه اینها خویشتن را این چنین سوداها می‌دهی. باید روح خود را به صفات الله متّحد گردانی که از اینها در تو هیچ نماند.



حضرت مولانا \_ قُدَسِ سِرُّهُ \_ فرمود که علمی که حالی تو را از عقوبتِ حسد و بغض و کینه باز ندارد<sup>۳۹</sup> به قیامت چگونه مر تو را از عقوبت قیامت امان دهد. بدان که هر چه تو را حالی منفعت نکند فردا هم تو را منفعت نکند. هر عبادت که تو را دل از دنیا سرد نکند آتش قیامت را بر تو سرد نکند. حضرت مولانا فرمود: بدان که حرص و جاه و ترفع مر دانشمندان را همچو سرگین است مر زمین را؛ همچنان که اگر سرگین نباشد زمین بار ندهد؛ همچنین اگر حرص نباشد دانشمندی بر ندهد. قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ<sup>۴۰</sup> [مؤمن: ۱۵]. در تفسیر این آیت فرمود: خدای تعالی را پایه‌هاست، هر کسی را بدان رساند که طالب آن است. یک کس به همه پایه‌ها نرسد.

## بیت

هم پست خوری مها و هم نای زنی نیکو نبود دو دم به یک جای زنی<sup>۴۱</sup>  
 اما پایه‌ای که همه پایه‌ها در مقابله آن قاصر است آن پایه عبادت است تا سبب حیات ابدی شود.  
 يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ وَ هُوَ الْحَيُّ الَّذِي سَبَبُ الْحَيَاةِ الدَّائِمَةُ<sup>۴۲</sup>. حضرت مولانا فرمود: مردمان جهد می‌کنند در کارهای دنیا، همچنان است که نردبانی است دراز بگبه بگبه می‌روند و یقین می‌دانند که از میان نردبان فرو خواهند افتاد.

حضرت مولانا فرمود: این جوی خوش عسل را که شهوتش می‌خوانند میان خفتان چگونه رانده است و جوی شیر شفت را میان خلقان چگونه رانده است و جوی می‌عشق و جوی آب حیات علم را در میان عشاق و علما چگونه رانده است. گویی از چهار جوی بهشت در زیر هر کوشکی کالبدی رانده است.

حضرت مولانا \_ قُدَسِ سِرُّهُ \_ فرمود: چون عمر من نزدیک شد به پنجاه و پنج سال در غُرَّةِ رمضان سنه ستین و ستمایه [۶۶۰] اندیشیدم که غایت حیات من، ده سال دیگر باشد یا نباشد که خِصَالِ أُمَّتِي مَا بَيْنَ سِتِّينَ إِلَى سَبْعِينَ<sup>۴۳</sup>، و حساب کردم که ده سال را سه هزار و سیصد روز باشد. گفتم این روزها را به چیزی صرف کنم که بهتر بود. هیچ چیزی به از ذکر خدای تعالی و طاعت او نیافتم. از موت، کسی ترسد که از او چیزی فوت شود. چیزی نباید داشت که او فوت شود از مال و دانش، و دیگر خود را و هستیهای خود را فدا می‌کن تا بود که الله تعالی را ببینی و تو را قوت حاصل شود؛ و الله تعالی اعلم.

## یادداشتها

۱. درباره نام این شخص مراجعه شود به آغاز متن حاضر.
۲. در مورد سال درگذشت افلاکی نگاه کنید به: مولانا جلال‌الدین، زندگانی، فلسفه و آثار، عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه دکتر توفیق سبحانی، ص ۷۹ و نیز: مولویه پس از مولانا، گولپینارلی، ترجمه دکتر سبحانی، صص ۱۹۲-۱۹۳.
۳. ر.ک: مناقب‌العارفین، شمس‌الدین احمد افلاکی، با تصحیحات و حواشی و تعلیقات تحسین یازیجی، صص ۴ و ۱۰۰.
۴. در این باره مراجعه شود به: رساله سپهسالار در مناقب حضرت خدانوگار، فریدون بن احمد سپهسالار، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمد افشین‌وفایی؛ مقدمه مصحح، ص یک.
۵. نک: رساله سپهسالار، ص ۱۹.
۶. ر.ک: مناقب‌العارفین، صص ۸۵۸، ۸۹۴، ۸۹۷، ۹۳۰ و... و درباره پیشینه این بحث نک: رساله سپهسالار، مقدمه مصحح، ص چهار تا پنج.
۷. سال ولادت سلطان‌ولد را فریدون نافذ اوزلوق در مقدمه دیوان سلطان‌ولد، ص ۱، از یادداشت نظام‌الدین، همسر هدیه‌خاتون، خواهر فاطمه‌خاتون، زوجه سلطان‌ولد بر دیوان، سال ۶۲۳ نقل می‌کند (نک: مولویه پس از مولانا، ص ۶۵)؛ درباره سال وفات او نیز مراجعه شود به: رساله سپهسالار، ۱۲۶؛ مناقب‌العارفین، ص ۸۲۳.
۸. مراجعه شود به صفحه ۶ متن حاضر.
۹. نگاه کنید به مناقب‌العارفین، صص ۴ و ۱۰۰۰.
۱۰. نک: متن حاضر، ص ۷.
۱۱. نک: متن حاضر، ص ۱۲.
۱۲. اولین بار سپهسالار به تاریخ ولادت مولانا اشاره کرده است (رساله سپهسالار، ص ۱۹)؛ اما پیش از او سلطان‌ولد از وفات مولانا و تاریخ آن یاد کرده است. (ولنامه، تصحیح جلال‌الدین همایی، ص ۱۰۳)
۱۳. درباره این بحث و دلایل ایشان مراجعه شود به: مولانا جلال‌الدین، زندگانی، فلسفه و آثار، گولپینارلی، صص ۴۳۷.
۱۴. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ ترکستان‌نامه، بارتلد، ترجمه کریم کشاورز، ص ۵۸.
۱۵. نک: تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا، احمدبن محمود المدعو بمعین الفقراء، به اهتمام احمد گلچین‌معانی، مقدمه مصحح، صص ۱-۲.

۱۶. درباره او ر.ک: تاریخ ملازاده، ص ۱۷، مجمل فصیحی، ذیل ۸۲۲ و ۸۲۳؛ نفحات الانس، صص ۳۹۷-۴۰۰؛ معجم المؤلفین، ج ۳، ص ۶۹۲؛ الاعلام، ج ۷، ص ۲۷۳، نیز نک: الضوء اللامع، ج ۱۰، ص ۲۰ که از محمد بن محمد بن محمود بن محمد بن مودود الشمس البخاری الحنفی (متولد: ۱۴ رجب ۷۴۶ - متوفی: ۸۲۰) یاد کرده و تا ۷۰ سالگی در بخارا بوده و بعدها به مکه آمده و مجاور کعبه شده است.
۱۷. ر.ک: فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش‌پژوه، ص ۵۲۰ و نیز فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، ج ۱۱، ص ۸۰۸؛ فهرستواره کتابهای فارسی، احمد منزوی، ج ۳، ص ۲۱۲۶.
۱۸. اصل: حسین بدون نقطه ی.
19. Concise Descriptive catalogue of the Persian manuscripts in the collection of the Asiatic society of Bengal. By wladimir Ivanow, Calcutta, 1924-929,p:241.
۲۰. ر.ک: فهرستواره کتابهای فارسی، ج ۳، ص ۲۰۹۳.
۲۱. چشم خرسندی از دیدن هر عیبی ناتوان است اما چشم ناخرسندی بدیها را آشکار می‌کند (یت از عبدالله بن معاویه بن عبدالله جعفری است). ر.ک: الاغانی، ج ۱۲، ص ۱۵۳.
۲۲. در اصل، ناخوانا.
۲۳. اصل: الفدر؛ در مناقب العارفین، ص ۸۰۹: البیدر.
۲۴. مثل سایر است. نظیر: «مشت نمونه خروار است». (ر.ک: مناقب العارفین، ص ۸۰۹ و نیز نک: امثال و حکم، ج ۴، ص ۱۷۱۲)
۲۵. در اصل ناخوانا.
۲۶. اصل: خلیفته.
۲۷. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.
۲۸. دنیا و آخرت همانند دو هوو هستند. نک: معارف بهاء ولد، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، ج ۱، ص ۴۱۶.
۲۹. بر شما باد دین پیرزنان، حدیث نبوی است (احیاء العلوم، ج ۳، ص ۵۷ و مؤلف اللؤلؤ المرصوع (ص ۵۱) آن را موضوع شمرده است؛ به نقل از/حدیث مثنوی، صص ۲۲۵-۲۲۶)
۳۰. شفا دهنده خداست. نک: معارف، ج ۱، ص ۴۰۸.
۳۱. در آن هنگام پادشاهی از آن خداست.
۳۲. هرگاه کسی مبتلا به رنجی شود و ببیند گروهی از نعمت بهره‌مندند و غرق در شادی‌اند، اندوهش افزون شود.

۳۳. هر کس خدا را شناخت زبانش لال می‌شود. (برخی آن را جزو احادیث شمرده‌اند: شرح خواجه ایوب، المنهج التقوی، ج ۲، ص ۵۸۰؛ به نقل از/احادیث مثنوی، ص ۶۷؛ هجویری این سخن را به جنید منسوب می‌کند. کشف‌المحجوب، هجویری، تصحیح دکتر محمود عابدی، ص ۵۲۳.)
۳۴. ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگار من، مرا پیامرید.
۳۵. آن هنگام سی شب با موسی وعده نهادیم (ظاهراً دو آیه را با هم آمیخته است. اعراف: ۱۴۲ و بقره: ۵۱).
۳۶. برای مأخذ این حکایت ر.ک: فیه‌ما فیه، تصحیح استاد بدیع‌الزمان فروزانفر، ص ۲۴ و نیز نک: همان، صص ۲۲۴-۲۲۵.
۳۷. او زنده نامیراست.
۳۸. ر.ک: فیه‌ما فیه، صص ۲۴-۲۵.
۳۹. اصل: + و.
۴۰. فرابرنده درجات، صاحب عرش است.
۴۱. بیت رباعی‌ای از مولاناست (با اختلاف در ضبط: کلیات شمس تبریزی، ج ۸، ص ۳۱۷، رباعی ۱۸۸۶)
۴۲. روح را از امر خودش ایجاد می‌کند و او زنده‌ای است که سبب حیات دائمی است.
۴۳. خصلتهای اَمّت من بین شصت تا هفتاد است.

## کتابنامه

۱. احمدبن محمود المدعو بمعین الفقرا؛ تاریخ ملازاده در ذکر مزارات بخارا؛ به اهتمام احمد گلچین معانی، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۹.
  ۲. اصفهانی، ابوالفرج؛ الاغانی؛ بیروت: مؤسسه جمال، داراحیاء التراث العربی.
  ۳. افلاکی، شمس‌الدین احمد؛ مناقب العارفین؛ با تصحیحات و حواشی و تعلیقات، به کوشش تحسین یازبجی، آنقره: چاپخانه انجمن تاریخ ترک، ۱۹۷۶-۱۹۸۰.
  ۴. بارتلد، واسیلی ولادیمیریچ؛ ترکستان‌نامه؛ ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
  ۵. بهاء ولد؛ معارف؛ تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: طهوری، ۱۳۵۲.
  ۶. جامی، نورالدین عبدالرحمان؛ نفحات الانس من حضرات القدس؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمود عابدی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰.
  ۷. دانش پژوه، محمدتقی؛ فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
  ۸. دهخدا، علی‌اکبر؛ امثال و حکم؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
  ۹. الزرکلی، خیرالدین؛ الاعلام؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
  ۱۰. سپهسالار، فریدون بن احمد؛ رساله سپهسالار در مناقب حضرت خداوندگار؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد افشین‌وفایی، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
  ۱۱. سخاوی، شمس‌الدین محمدبن عبدالرحمن بن محمد؛ الضوء اللمع لأهل القرن التاسع؛ ضبطه و صحه؛ عبداللطیف حسن عبدالرحمن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ هـ. ۲۰۰۳ م.
  ۱۲. سلطان ولد؛ ولدنامه؛ مثنوی ولدی؛ به تصحیح جلال‌الدین همایی، به اهتمام ماهدخت‌بانو همایی، تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۶.
  ۱۳. فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ احادیث مثنوی؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.
  ۱۴. فصیحی خوافی؛ مجمل فصیحی؛ به تصحیح محمود فرخ، مشهد: انتشارات باستان، ۱۳۴۵.
  ۱۵. قرآن مجید... قرآن مجید؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۰.
  ۱۶. کحاله، عمررضا؛ معجم المؤلفین، تراجم مصنفی الکتب العربیة؛ بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ هـ / ۱۹۹۳.
- ۴
۱۷. گولپینارلی، عبدالباقی؛ مولانا جلال‌الدین، زندگانی، فلسفه و آثار؛ ترجمه دکتر توفیق سبحانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.

۱۸. \_\_\_\_\_؛ *مولویه پس از مولانا؛ ترجمه و توضیح: دکتر توفیق سبحانی، تهران: نشر علم، ۱۳۸۲.*
۱۹. منزوی، احمد؛ *فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۱، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۹.*
۲۰. \_\_\_\_\_؛ *فهرستواره کتابهای فارسی؛ تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۲.*
۲۱. مولوی، مولانا جلال‌الدین؛ *فیه‌ما‌فیه؛ به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.*
۲۲. \_\_\_\_\_؛ *کلیات شمس تبریزی؛ با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.*
۲۳. نفیسی، سعید؛ *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی؛ تهران: فروغی، ۱۳۶۳.*
۲۴. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان؛ *کشف‌المحجوب؛ تصحیح دکتر محمود عابدی، تهران: سروش، ۱۳۸۳.*